

فصلنامهٔ لسان مبین (پژوهش ادب عربی)

(علمی - پژوهشی)

سال هشتم، دورهٔ جدید، شمارهٔ بیست و ششم، زمستان ۱۳۹۵، ص ۲۷-۴۴

بررسی شخصیت و شیوه‌های شخصیت‌پردازی در رمان «عائد إلی حیفا» اثر

غسان کنفانی*

محمود حیدری، دانشیار زبان و ادبیات عربی دانشگاه یاسوج

معصومه صالحی، کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه یاسوج

چکیده

غسان کنفانی از نویسندگان متعهد معاصر ادبیات داستانی فلسطین در یکی از مشهورترین آثار خود به نام «عائد إلی حیفا»، تنها راه نجات فلسطین را مبارزهٔ مسلحانه و استقامت و پایداری می‌داند که در جای‌جای داستان هویدا است. بررسی عناصر داستانی در این رمان با هدف نشان دادن هنر نویسندگی غسان از اهمیتی بسزا برخوردار است. این پژوهش به شیوهٔ توصیفی-تحلیلی بر آن است تا به بررسی و تحلیل شخصیت‌های داستانی و شیوه‌های شخصیت‌پردازی در این داستان بپردازد. بر همین اساس، شخصیت‌های رمان مذکور در قالب شخصیت فرعی و اصلی، ایستا و پویا و مثبت و منفی، و شیوهٔ شخصیت‌پردازی مستقیم و غیرمستقیم (کنش، گفتار) بررسی شده است. نتایج نشان می‌دهد که نویسنده در پی خلق شخصیت‌های قهرمانی است که در این راستا شخصیت‌های این رمان بیشتر ایستا و نمادی از افراد آواره و ستم‌دیدهٔ فلسطین هستند. در این رمان به شیوه‌ای سنت‌شکنا شخصیت مریام زن یهودی، شخصیتی نه در قالب دشمن و منفی بلکه شخصیتی منصف و مثبت ارائه شده است. در این رمان، عاطفهٔ عشق به وطن بر عاطفهٔ پدری و مادری غلبه پیدا می‌کند و خلدون فرزند خانوادهٔ فلسطینی که به ارتش اسرائیل ملحق شده است، تبدیل به دشمنی اسرائیلی می‌شود.

کلمات کلیدی: شخصیت، شخصیت‌پردازی، غسان کنفانی، عائد إلی حیفا.

* - تاریخ دریافت مقاله: ۹۵/۰۳/۱۹ تاریخ پذیرش نهایی: ۹۵/۱۲/۲۳

نشانی پست الکترونیکی نویسنده: mahmoodhaidari@yahoo.com

۱. مقدمه

۱-۱ بیان مسأله

ادبیات پایداری، بازتاب مقاومت در برابر ظلم و زیاده‌خواهی است و در گونه‌های مختلف شعر و نثر جاری و ساری است. یکی از جلوه‌های تجلی ادبیات پایداری، خلق آثاری داستانی است که نویسنده، با در نظر گرفتن اهداف متعهدانه خود در برابر جامعه دست به آفرینش ادبی و ابداع هنری می‌زند. بیشتر آثار داستانی پایداری به دلیل اهداف و غایت اخلاقی آن‌ها، آثاری رئالیستی هستند که بیان‌کننده واقعیات جامعه‌اند. لذا ضرورت و اهمیت پژوهش در ادبیات پایداری به غایت اخلاقی و متعهدانه آن برمی‌گردد که اخلاق والایی چون ظلم‌ستیزی، مقاومت، آزادگی و آزادمندی را به نمایش می‌گذارد. پژوهش در این نوع ادبی، پژوهش در اخلاق والای انسانی است که در زمانه کنونی ضرورت و اهمیتی خاص می‌یابد.

هنر داستان نویسی به کمک عناصر داستانی آفریده می‌شود. درون‌مایه، زمان، مکان، شخصیت، پیرنگ و... از عناصر داستانی مهم در ابداعات هنری به شمار می‌روند. یکی از مهم‌ترین عناصر سازنده داستان، شخصیت است که به نظر برخی از صاحب‌نظران فقط به سبب طرح و ترسیم شخصیت است که قالب و طرح داستان را افکنده‌اند و لازمه آن نیز تسلط کامل نویسنده بر شخصیت‌های داستانی‌اش است. (خضری و دیگران، ۱۳۹۴: ۲۴) شخصیت در رمان‌های رئالیستی نمایان‌کننده شخصیت‌هایی واقعی در جامعه است و نویسنده با بهره‌گیری هنرمندانه از آن بهتر می‌تواند مسائل تاریخی و اجتماعی را برای خواننده انتقال دهد و حقایق را در لفافه هنر بازگو کند و به اهداف متعهدانه خود دست یابد. ادبیات پایداری فلسطین که موضوع مورد بحث این پژوهش است، نمایش مقاومت در برابر زیاده‌خواهی‌هایی است که پرده برداشتن از ویژگی‌های هنری آن برای درک بهتر حقیقت تجاوز و اشغالگری و پی بردن به معیشت افراد تحت اشغال حائز اهمیت است.

غسان کنفانی نویسنده فلسطینی و زاده شهر عکا همراه با خانواده‌اش در یافا از شهرهای فلسطین اشغالی زندگی کرد. (زعر، ۱۹۹۶: ۱۱) او در دهه پنجاه قرن بیستم آثاری بسیار عمیق در حوزه ادبیات داستانی فلسطین گذاشته است و فردی پیشگام در زمینه‌های داستان کوتاه، رمان، نمایشنامه و نقد و تحلیل ادبیات معاصر فلسطین به شمار می‌رود. (طاهباز، ۱۳۸۰: ۲۰) به طوری که گفته‌اند هیچ نویسنده رمان‌نویس معاصر نتوانسته است فاجعه ملت فلسطین را مؤثرتر و قدرتمندتر از او در حوزه ادبیات داستانی به تصویر بکشد. (به نقل از

ملاابراهیمی و مونس، ۱۳۹۱ش: ۲۹) از آنجا که این نویسنده متعهد در خانواده‌ای نشو و نما یافته است که تمام هم و غم اصلی آن‌ها وطن بوده (بیضون، ۱۹۹۵م: ۱۱) و آثار هنری خود را وقف موضوع فلسطین کرده است (ر.ک: هیئه الموسوعة الفلسطینة، ۱۹۸۴م: ۴۰۳) و با این سرزمین و مردمان آن زیسته و رنج و مصائب فلسطینیان را با روح و جسم خود درک کرده است، بی‌گمان یکی از عوامل مهم این توفیق، نگاه عالمانه و درک صحیح از شخصیت‌های فلسطینی است که در رمان‌های او ظهور یافته‌اند. غسان نگاهی خاص به خلق شخصیت‌های داستانی و شیوه‌های شخصیت‌پردازی در آثار خود دارد تا بتواند با تحقق اهداف خود، نویسندگان داستان را هرچه بیشتر واقعی جلوه دهد.

مسأله‌ای که در پژوهش پیش‌رو بدان پرداخته شده، واکاوی این عنصر سازنده در رمان «عائد إلی حیفا» است و در پی پاسخ به این پرسش‌هاست که اولاً شخصیت‌های این رمان از کدام نوع شخصیت هستند و ثانیاً شیوه‌های شخصیت‌پردازی غسان در این رمان چگونه است؟

۲-۱ پیشینه پژوهش

در خصوص شخصیت‌پردازی در آثار داستانی معاصر عرب مقالاتی متعدد نوشته شده است؛ مانند «شخصیت‌پردازی در رمان عمارت یعقوبیان» (شکری و دیگران، ۱۳۹۵) که نویسنده با هدف ارائه نمادهایی از قشرهای مختلف مصر به ترسیم شخصیت‌ها پرداخته است. «شخصیت‌پردازی در رمان الشحاذ نجیب محفوظ» (خضری و دیگران، ۱۳۹۴)، «شیوه‌های شخصیت‌پردازی غیرمستقیم (کنش، گفتار و نامگذاری) در رمان «زقاق المدق» اثر نجیب محفوظ» (حبیبی و دیگران، ۱۳۹۵) یا «بناء الشخصية فی رواية نجمة أغسطس لصنع الله إبراهيم» (پروینی و دیگران، ۱۳۹۳) که نویسندگان این رمان را نمونه‌ای از تلاش نویسنده برای خروج از اسلوب مألوف دانسته‌اند؛ چرا که شخصیت اصلی در این رمان فردی عادی است که هیچ اسم و رسمی ندارد.

اما درباره آثار داستانی غسان کنفانی می‌توان به پژوهش‌های زیر اشاره کرد: «رابطه زمان و تم در روایت سرزمین غمزده پرتقال» (گودرزی لمراسکی، ۱۳۹۲) که این رابطه را با تأکید بر نظر ژرار ژنت بررسی کرده است. «کارکرد راوی در شیوه روایت‌گری رمان پایداری (موردکاوی رمان رجال شمس اثر غسان کنفانی)» (عبدی، ۱۳۹۱) که در آن بهره‌گیری از راوی دانای کل و استفاده از تمام کارایی‌های آن در روند روایت را بررسی و تحلیل کرده است. نیز «تحلیل نمادهای زنانه در رمان‌های غسان کنفانی» (ملاابراهیمی و مونس، ۱۳۹۱) که به این نتیجه رسیده که شخصیت-

های نمادین این داستان‌ها در خدمت تبلیغ و ترویج ایده‌های غالباً انقلابی هستند. «تحلیل ساختاری مکان روایی در ادب پایداری بررسی موردی «مردان آفتاب» و «باقیمانده» از غسان کنفانی» (میرزایی و مرادی، ۱۳۹۴) و «مبانی نظری ادبیات مقاومت در آثار غسان کنفانی» (بصری و فلاح، ۱۳۹۳)؛ اما مقاله‌ای یافت نشده که به تحلیل شخصیت و شیوه‌های شخصیت‌پردازی در رمان «عائد إلی حیفاء» پرداخته باشد.

۳-۱ روش و چارچوب نظری تحقیق

پژوهش حاضر با روش تحلیلی-توصیفی به دنبال آن است که با دقت در عنصر سازنده شخصیت (انواع و روش‌های غیرمستقیم پردازش) در رمان مذکور، زمینه‌ای برای شناخت و نقد هرچه بهتر این اثر داستانی و سایر آثار غسان کنفانی فراهم سازد و معیاری برای سنجش توانمندی داستان‌نویس ارائه کند.

عنصر شخصیت یکی از پیچیده‌ترین عناصر متن داستانی است (القاضی، ۲۰۰۹: ۶۸) و درباره آن تعاریف مختلفی ارائه شده است. در تعریفی ساده آمده است: «اشخاص ساخته شده (مخلوقی) که در داستان و نمایشنامه ظاهر می‌شوند، شخصیت می‌نامند» (میرصادقی، ۱۳۸۰: ۸۴) و یا شخصیت را هر کسی می‌دانند که در کنش‌های روایت مشارکت دارد. (القاضی، ۲۰۰۹: ۶۸) این عنصر داستانی یکی از مهم‌ترین عناصر داستان است که آن را ستون فقرات داستان نامیده‌اند؛ (وادی، ۱۹۹۴: ۲۵) به طوری که مدار معانی و مفاهیم انسانی و محور افکار و اندیشه‌ها در داستان به شمار می‌رود (هلال، ۱۹۷۷: ۵۶۲) و در حقیقت تمامیت قصه بر مدار آن می‌چرخد. (براهنی، ۱۳۶۲: ۲۴۱)

یکی از ویژگی‌های مهم شخصیت در داستان‌های رئالیستی واقعی بودن آنهاست. نویسنده در این نوع داستان‌ها باید شخصیت‌هایی برای پیشبرد داستان برگزیند که در نظر خواننده واقعی و ملموس جلوه کنند تا بر جنبه رئالیستی اثر خود بیفزاید. (وادی، ۱۹۹۴: ۲۵) شخصیت داستانی انعکاسی از رفتار، خصلت‌ها و عادت‌های افرادی است که ممکن است در محیط زندگی نویسنده یا در ذهن وی وجود داشته باشد و دائماً در فضای داستان در حال کنش است. (عبداللهیان، ۱۳۸۱: ۴۱۴)

شخصیت در داستان به انواع مختلفی تقسیم می‌شود. شخصیت اصلی شخصیتی است که تمرکز اصلی مؤلف بر آن است. شخصیت‌های فرعی یا ثانوی شخصیت‌هایی هستند که برای توضیح دیدگاه شخصیت اصلی و برای پیشبرد داستان می‌آیند و پس از ایفای نقش خود از

صحنه خارج شده و شخصیت دیگری جایگزین آن‌ها می‌شود. (عبدالخالق، ۲۰۰۹م: ۶۰) برخی شخصیت‌ها در داستان پویا و متغیر هستند و در طول داستان در نگرش آن‌ها در برخورد با حوادث داستان، تغییراتی ایجاد می‌شود و برخی تا پایان ثابتند که به دسته نخست شخصیت پویا و دسته دوم، شخصیت ثابت گفته می‌شود. (وادی، ۱۹۹۴م: ۲۷) شخصیت علاوه بر این دو تقسیم مهم، انواع دیگری نیز دارد.

شیوه به‌کارگیری شخصیت در داستان به طوری که برای خواننده ملموس و واقعی جلوه کند، شخصیت‌پردازی می‌نامند. (میرصادقی، ۱۳۸۰ش: ۸۴) شخصیت‌پردازی به دو گونه مستقیم و غیرمستقیم تقسیم می‌شود که در شیوه مستقیم، نویسنده خود به معرفی شخصیت می‌پردازد و در روش غیرمستقیم، خواننده از گفتار و کنش فرد به ویژگی‌های شخصیتی او پی می‌برد.

۲. بحث و بررسی موضوع

۱-۲ خلاصه رمان

این رمان که در سال ۱۹۶۹م. نوشته شده، روایت انتقال مردم حیفا به عکا است. شخصیت‌های اصلی این داستان، یعنی «سعید.س» و «صفیه» پس از اشغال «حیفا» به وسیله صهیونیست‌ها، در حالی که فرزند پنج‌ماهه خود را ناخواسته در خانه جا گذاشته‌اند، به اجبار به «یافا» پناه می‌برند و بیست سال بعد، زمانی که صهیونیست‌ها به فلسطینیان اجازه می‌دهند از شهرهای خود دیدن کنند، «سعید.س» و «صفیه» تصمیم می‌گیرند به شهرشان «حیفا» بروند که بیست سال قبل «خلدون»، فرزند پنج‌ماهه خود را در آنجا رها کرده بودند.

هنگامی که به منزلشان می‌آیند «میريام» زنی یهودی در را به روی آنان می‌گشاید و می‌گوید این خانه توسط آژانس یهود به او و شوهرش «ایفرات کوشن» که از لهستان آمده بودند، داده شده و «خلدون» که اکنون به ارتش اسرائیل ملحق شده را او بزرگ کرده است. بعد از گذشت دقایقی «خلدون» یا همان «دوف» با پدر و مادرش روبه‌رو می‌شود و با بی‌اعتنایی تمام با آنها برخورد می‌کند و می‌گوید که نمی‌بایست فرزند پنج‌ماهه خود را در آن حال رها می‌کردند و می‌رفتند و آن‌ها را مقصر اصلی در این ماجرا می‌داند. «سعید.س» و «صفیه» آنجا را ترک می‌کنند و به سمت شهرشان «یافا» رهسپار می‌شوند و داستان با سخن «سعید.س» پایان می‌پذیرد که جنگ و ادامه دادن به نبرد را تنها راه بازپس گرفتن از دست‌رفته‌ها؛ یعنی وطن می‌داند و در راه

آرزو می‌کند که پیش از رسیدن آن‌ها به خانه فرزند دیگرشان؛ «خالد» به مبارزان فلسطینی ملحق شده باشد.

شخصیت‌های رمان «بازگشت به حیفا» متناسب با موضوع و محور داستان، مردمانی جنگ‌زده و آواره هستند که در عین حال روحیهٔ بردباری و مقاومت در تمام آنها آشکار است. آنچه ذکر آن مهم می‌نماید این است که غسان کنفانی شخصیت‌هایش را به دایرهٔ قهرمان‌پروری می‌برد؛ گویی رمان «بازگشت به حیفا» و شخصیت‌هایش در حقیقت در پی آفرینش قهرمانانی مبارز و فدایی بر ضد دشمن اسرائیلی هستند. اینگونه است که قهرمانی چون «خالد» خلق می‌شود.

۲-۲ انواع شخصیت در رمان «عائد إلی حیفا»

۲-۲-۱ شخصیت‌های اصلی

شخصیت اصلی در طرح داستان شخصیتی است که همهٔ حوادث حول محور او می‌چرخد (جزینی، ۱۳۸۵ش: ۴۸) و در واقع نقش اصلی را بر عهده دارد و حوادث دیگر حول محور او اتفاق می‌افتد. شخصیت‌های اصلی این رمان عبارتند از: سعید. س، صفیه و دوف (خلدون سابق) که با نسبت‌های غیر مساوی فضای رمان را اشغال کرده‌اند. (ملاابراهیمی و مونس، ۱۳۹۱ش: ۳۵)

الف) سعید. س

سعید. س نمایندهٔ قشری از ملت فلسطین است که از خانهٔ خود رانده شده‌اند و از جمله ستم‌دیدگانی به شمار می‌آید که هدفشان از بازگشت به حیفا، تلاش برای احیای حقوق خویش است. او بارها برای یافتن نوزاد بجا مانده‌اش اقدام کرده و سرانجام توانسته است پس از بیست سال به حیفا راه یابد.

این شخصیت نمونهٔ مبارزی است که در مقابل کسی قرار می‌گیرد که نه تنها کشور او، بلکه خانه و ذهنیت فرزند او را تصاحب کرده است. جستجوی فرزند، جستجوی فلسطین واقعی اوست که در بهای این وطن، فرزند خود را از دست داده است. کنفانی در این باره می‌گوید: «به نظر من هر فلسطینی بهایی خواهد پرداخت، بسیاری را می‌شناسم که فرزندان‌شان را به عنوان بها پرداختند و اکنون می‌دانم که من نیز فرزندی را به شکلی عجیب نثار کرده‌ام.» (کنفانی، ۱۳۷۰ش: ۸۲) سعید، پدر این خانوادهٔ آواره، اصلی‌ترین شخصیتی است که در جای جای داستان حضور پررنگی دارد.

ب) صفیه

این شخصیت نمونهٔ زنان پایدار و صبور فلسطینی است. صفیه چهرهٔ زنانی سوخته دل است که بیست سال حسرت و اشک‌های دوری از فرزند را پنهان داشته است. احساسات و اصرارش نسبت به بازیافتن فرزند و ظرافت دید و دقت او در شهر حیفا و آثار باقیمانده در منزل، هنگام بازگشت به حیفا، طبیعت حساس زنانه و مادرانهٔ او را کاملاً آشکار می‌کند.

رفتارها و کنش صفیه نه تنها عشق وی به همسر و فرزند را بازتاب می‌دهد، بلکه روح مبارز و وطن‌دوستانهٔ یک زن فلسطینی را نشان می‌دهد که همت و صبرشان کمتر از ایثار و از جان‌گذشتگی مردان مبارز نیست. شخصیت صفیه در این داستان تکمیل‌کنندهٔ روابط انسانی حاکم بر جامعهٔ رمان است. (ابو صبیح، ۱۹۷۵م: ۳۰۹)

ج) خلدون (دوف)

خلدون فرزند به جا ماندهٔ سعید. س است که هنگام اشغال شدن حیفا و رانده شدن اجباری پدر و مادرش در آنجا رها می‌شود؛ سپس، جوان برومندی می‌شود و در استخدام ارتش اشغالگر درمی‌آید. خلدون نماد شخصیت‌هایی است که اوضاع اجتماعی و رژیم اسرائیلی به‌ویژه شغل نظامی ارتش بر طبیعت او تأثیر گذاشته و از وی فردی مستبد ساخته و حس پابندی به رژیم در او آنقدر قوی گشته که مسألهٔ وراثت و خون را نادیده می‌گیرد و حتی در مقابل عاطفهٔ پدر و مادر می‌ایستد. از نظر او والدین واقعی‌اش کسانی هستند که وی را بزرگ کرده‌اند؛ از نظر او پدر و مادرش، عرب ناآگاه، غیرمتمدن و ناتوان بودند؛ زیرا بیست سال در گریه و زاری به جستجوی فرزند بر نیامدند. (کنفانی، ۱۳۷۰ش: ۷۷)

در دیالوگ‌هایی که از زبان شخصیت دوف روایت می‌شود، حرف‌های یک نسل از فلسطینی‌ها بیان می‌شود که در زمان اشغال این کشور در جوار اشغالگران زیسته و طعم حقارت را چشیده‌اند. دوف یا خلدون شخصیتی است که به علت شکست غرور زندگی واقعی خود را می‌بازد. او با اینکه تنها شخصیت منفی داستان نشان داده می‌شود، ولی توجیهاتی برای کارش دارد.

۲-۲-۲ شخصیت‌های فرعی

علاوه بر شخصیت اصلی ممکن است یک یا چند شخصیت دیگر در داستان حضور یابند که شخصیت‌های فرعی نامیده می‌شوند. (جزینی، ۱۳۸۵ش: ۴۳ و ۲۹۶) وظیفهٔ هنری شخصیت‌های فرعی معرفی بیشتر و کامل‌تر شخصیت اصلی است. (بستانی، ۱۳۷۱ش: ۲۰۰) همهٔ

شخصیت‌های فرعی در یک داستان با شخصیت اصلی گره‌خورده و حوادث آن‌ها بر حول آن محور می‌چرخد. شخصیت‌های فرعی این رمان به شرح زیر است:

الف) خالد

شخصیتی است پنهان در رمان که فقط گفتگو در مورد آن از زبان پدر، شخصیت واقعی آن را نشان می‌دهد. در واقع هیچ کنش و رفتاری را به صورت مستقیم در داستان از وی نمی‌بینیم و گفتگویی از خود شخصیت در رمان وجود ندارد، بلکه به عنوان سوم شخص از او یاد شده است. از توصیف‌ها و گفتگوهایی که در مورد آن شده است، چنین بر می‌آید که او نماد یک جوان فلسطینی مبارز در راه وطن است. وی می‌خواست بدون اجازه پدر به گروه مبارزان بپیوندد و پدر با اینکه در آغاز رضایتی نسبت به کارش نداشت در پایان به جان نثاری او در راه وطن افتخار می‌کند و می‌گوید: «امیدوارم که خالد در نبود ما رفته باشد.» (کنفانی، ۱۳۷۰ش: ۸۲) طبق روال داستان، خالد فرزند واقعی وطن است. قهرمانی است که روح مبارزه‌گری او توانسته تحولی عظیم در روح پدر به وجود آورد. او شرف جاودانه ملت است و در پایان داستان متوجه می‌شویم که وی قهرمانی است که برای دفاع از شرافت و سرزمین خود در مقابل صهونیست‌ها و حتی برادرش دوف قرار می‌گیرد که از خون خودش است. در واقع ذهنیت آرمانی که خواننده این رمان از شخصیت خالد به دست می‌آورد از جملاتی که «سعید.س» بیان می‌کند، برداشت می‌شود:

«از نظر ما (من و تو) فلسطین صرفاً جستجوی چیزی و رای غبار خاطره است و می‌بینی که چه چیزی را زیر این غبار باختمیم؛ غباری جدید؛ ما آنگاه که فکر می‌کردیم وطن فقط گذشته ماست اشتباه می‌کردیم اما از نظر خالد، وطن آینده است. تفاوت از همین جا سرچشمه می‌گیرد. به این دلیل بود که خالد می‌خواست اسلحه به دست گیرد...» (کنفانی، ۱۳۷۰ش: ۸۰-۸۱)

ب) مریام

مریام پیرزنی است که منزل سعید.س و صفیه را گرفته و به دلیل نازایی پسر بازمانده آنها را از پنج ماهگی بزرگ کرده و همیشه منتظر بازگشت صاحبان او بوده است. وی با اینکه دشمنان آن دو محسوب می‌گردد؛ اما هیچ نشانه رفتاری و کنشی که او را یک دشمن قلمداد کنیم، وجود ندارد. مریام با اینکه وابسته دوف بود و پیوسته انتظار آمدن پدر و مادر وی را می‌کشید؛ با این حال، مغرضانه تصمیم نمی‌گیرد و انتخاب والدین را بر عهده خود دوف می‌گذارد. در خصوص شخصیت مریام، بیوه یهودی باید گفت طرح چنین شخصیتی در یک رمان فلسطینی

دههٔ شصتی، آن هم در قالب نقشی حق به جانب در نوع خود یکی از بدعت‌های حسنهٔ غسان کنفانی به‌شمار می‌رود که شایسته است به سبب آن از او قدردانی شود، چون وی یکی از نخستین رمان نویس عربی است که یک انسان یهودی صهیونیست را آن هم در موضعی نسبتاً حق به جانب در ردیف شخصیت‌های معدود یک رمان فلسطینی منتقد می‌نشانند. نکتهٔ دیگر دربارهٔ مریام این است که در رمان هیچ جنبه یا بعد نمادینی برای این شخصیت ترسیم نشده و نمی‌توان وی را به‌عنوان شخصیت زن نمادین قلمداد کرد. (ملاابراهیمی و مونس، ۱۳۹۱ش: ۳۵-۳۶)

ج) فارس لیده

شخصیتی فرعی است که در داستانی مستقل درون این رمان دیده می‌شود. فارس نیز یکی از شخصیت‌های زندگی باختهٔ فلسطینی است که در جستجوی بخشی از حقوق خود بر می‌آید؛ اما از بین همهٔ این از دست‌رفته‌ها برادر شهیدش «بدر» نظرش را جلب می‌کند. این شخصیت تکمیل‌کنندهٔ شخصیت صفیه به‌شمار می‌آید.

د) افرات کوشن

این شخصیت یهودی که به همراه همسرش به حیفا انتقال داده می‌شود، هنگام ورود به حیفا هیچ آشنایی نسبت به مردم عرب و فلسطین ندارد. در آغاز درک اوضاع فلسطین و یورش به آن سرزمین برایش دشوار بود. بعدها به همراه همسرش سرپرستی خلدون را بر عهده گرفتند. او شاهد هجوم همه جانبه بود و آثار ویرانی را به چشم می‌دید.

ه) توراوونشتاین

شخصیتی فرعی است که در طبقهٔ بالای منزل سعیدس زندگی می‌کرد که بعد از رانده شدن سعیدس و صفیه و بازماندن کودک در منزلشان صدای گریهٔ نوزاد را می‌شنود و پس از آن است که نقش انتقال کودک را به آژانس یهود بر عهده دارد. این شخصیت فقط برای پیشبرد حادثهٔ داستان ظاهر می‌شود.

۲-۲-۳ شخصیت پویا

شخصیتی است که یک روز مداوم در داستان دستخوش تغییر و تحول باشد و جهان‌بینی او یا خصلت و خصوصیت شخصی او دستخوش تغییر و تحول گردد. (میرصادقی، ۱۳۸۰ش: ۹۴) البته این تغییر و تحولات نباید فراتر از وضعیت داستان باشد، بگونه‌ای که برای خواننده شگفت

نماید. بنابراین، تغییرات شخصیت باید سه شرط داشته باشد: ۱. تغییرات و تحولات باید در حد امکانات آن شخصیت باشد که این تغییرات را موجب می‌شود؛ ۲. تغییرات باید معلول اوضاع و احوالی باشد که شخصیت در آن قرار می‌گیرد؛ ۳. باید زمان کافی برای آن تغییرات وجود داشته باشد تا به تناسب اهمیتش باورکردنی اتفاق بیفتد.» (همان: ۹۶)

در این رمان، نمی‌توانیم شخصیتی کاملاً پویا را بیابیم؛ زیرا تغییر چندانی در شخصیت‌ها رخ نمی‌دهد، گویا این نویسنده مقاومت از ابتدا تا حدودی موضع خود و شخصیت‌های این رمان را مشخص می‌سازد. با این حال از بین شخصیت‌ها، «سعید.س» و «صفیه» تغییری اندکی داشته‌اند، بگونه‌ای که نگرش آنان نسبت به فرزند گمشده در پایان رمان تغییر می‌یابد. آن‌ها نسبت به خلدون شخصیتی پویا هستند و آن مهر و عاطفه نخستین به خشم و کینه تبدیل شده است و خلدون را دیگر نه یک فرزند بلکه به علت وطن دشمن انسان می‌دانند.

۲-۲-۴ شخصیت ایستا

شخصیتی در داستان است که تغییر نکند یا اندک تغییری را بپذیرد؛ به عبارت دیگر، در پایان داستان همان باشد که در آغاز بوده است و حوادث داستان بر او اثر نکند و یا اگر تأثیر کند، اثری اندک باشد. (همان، ۹۴) همان‌گونه که پیشتر ذکر شد باید بگوییم اکثر شخصیت‌های رمان از جمله خلدون ایستا بوده‌اند.

۲-۲-۵ شخصیت مثبت و منفی

شخصیت مثبت آن است که با نگرش خواننده منطبق باشد و کنش‌های او در داستان ناپسند نباشد و اگر شخصیتی برخلاف این ظاهر گشت و با روح حاکم بر داستان در تعارض بود، شخصیتی منفی تلقی می‌شود. در این رمان، می‌توان تنها شخصیت منفی را خالد معرفی کرد که در برابر عاطفه پدر و مادر می‌ایستد و به قول خودش هیچ احساسی نسبت به پدر و مادر واقعی و وطن خود ندارد. بجز این شخصیت، سایر شخصیت‌ها حتی شخصیت زن و مرد یهودی که سرپرستی خلدون را بر عهده گرفته‌اند، شخصیت‌هایی مثبت جلوه داده شده‌اند و مریام زن یهودی دارای تعاملی انسانی با والدین حقیقی خلدون است. صفیه و سعید نیز دو شخصیت مبارز، مقاوم و صبور هستند که جزء شخصیت‌های مثبت محسوب می‌شوند.

۲-۳ شیوه‌های شخصیت‌پردازی

۲-۳-۱ شخصیت‌پردازی مستقیم

در شیوهٔ شخصیت‌پردازی مستقیم نویسنده به طور آشکار و صریح به معرفی شخصیت‌ها می‌پردازد و اعمال، افکار، اندیشه‌ها و به طور کلی ویژگی‌های درونی و برونی آن‌ها را بیان می‌کند. بگونه‌ای که خواننده به طور مستقیم می‌تواند شخصیت‌های داستانی را بشناسد و در ذهن خود پردازش کند؛ برای مثال می‌توان به نمونه‌ای اشاره کرد که در آن به توصیف شخصیت رنج‌دیدهٔ «صفیه» می‌پردازد:

«آوای ضعیف زن را شنید که با حالتی نیمه‌آرام می‌گریست. رنجی را که زن می‌کشید نزد خود تصور کرد. او می‌دانست که نمی‌تواند دقیقاً این رنج‌ها را تشخیص دهد؛ اما می‌دانست رنج بزرگی است...» (کنفانی، ۱۳۷۰ش: ۲۰)

همچنین نویسنده برای شخصیت‌پردازی «مریام» می‌گوید:

«پیرزن که اندکی چاق و کوتاه بود و لباس بلند آبی منقش به خال‌های سفید بر تن داشت چیزی نفهمید. سعید به انگلیسی ترجمه کرد. در این هنگام، گونه‌های پیرزن بهت زده، از هم شکفت و راه را بازکرد تا وارد شوند و او جلوتر از آنان به سوی اتاق نشیمن رفت» (همان: ۳۷)

۲-۳-۲ شخصیت‌پردازی غیرمستقیم

برخلاف شیوهٔ پیشین این نوع از شخصیت‌پردازی به صراحت و مستقیم در مورد شخصیت اظهار نظر نمی‌کند، بلکه تنها به نمایش کردارهای آن‌ها می‌پردازد و خواننده خود از لابلای اعمال و گفتار شخصیت‌ها به احساسات و اندیشه‌های درونی و روانی آن‌ها پی می‌برد. این شیوه از شخصیت‌پردازی به روش گفتار و کنش استفاده می‌شود (اخوت، ۱۳۷۱ش: ۱۴۲) که در ادامه به صورت مفصل بحث می‌گردد.

۲-۳-۲-۱ گفت‌وگو

گفت‌وگو صحبتی است که در میان شخصیت‌ها یا به‌طور گسترده‌تر، آزادانه در ذهن شخصیت واحدی در اثر ادبی صورت می‌گیرد. گفتگو در داستان یکی از عناصر مهم محسوب می‌شود؛ زیرا پیرنگ را گسترش می‌دهد و درونمایه را به نمایش می‌گذارد و به معرفی شخصیت‌ها می‌پردازد و عمل داستانی را پیش می‌برد. (میرصادقی، ۱۳۸۹ش: ۲۲۳) به‌طور کلی گفتگو «بخش مهمی برای پرداخت و تجسم شخصیت است، به شخصیت جان می‌دهد به او بعد و جوه فردیت می‌دهد» (نوبل، ۱۳۸۸ش: ۴۱)؛ در رمان «بازگشت به حیفا» گفتگو نقش مهمی برعهده دارد، تا

آنجایی که حتی نویسنده در برخی از موارد از گفتگو برای شناخت بهتر و بیشتر شخصیت‌ها و تشریح محیط و فضای اجتماعی استفاده کرده است. نویسنده در این رمان از دو نوع گفتگوی دوطرفه و گفتگوی درونی بهره برده است:

الف) گفتگوی دوطرفه (دیالوگ)

در این رمان تا قبل از حضور «میرپام» در داستان، گفتگوها مربوط به شخصیت‌های اصلی «سعید.س» و «صفیه» است که نویسنده با قرار دادن گفتگو بین شخصیت‌ها و رد و بدل کردن گفتگو اطلاعات خواننده را به صورت غیرمستقیم افزایش می‌دهد و از این طریق به داستان عمق می‌بخشد.

به‌طور کلی این نوع گفتگو در سراسر رمان دیده می‌شود؛ اما زمانی که «سعید.س» و «صفیه» به خانه قبلی خود می‌روند و با میرپام و بعد از آن با دوف «خلدون» روبه‌رو می‌شوند، عنصر گفتگوی دوطرفه بر رمان غالب می‌شود و تقریباً می‌توان گفت که با همین شیوه ادامه پیدا می‌کند و به پایان می‌رسد؛ گویا نویسنده این شیوه را در این قسمت از داستان عمداً به این دلیل انتخاب کرده است تا بتواند هر چه بهتر و تاثیرگذارتر دیدگاه و نظر خود را از زبان شخصیت‌ها به خواننده القا کند، برای مثال نمونه زیر گفتگوی «سعید.س» و «صفیه» در اولین دیدارشان با «میرپام» است:

«سعید رو به جلو خم شد و از او پرسید: ما را می‌شناسی؟ سرش را به نشانه تصدیق تکان داد تا بر این امر تاکید ورزد. اندکی فکر کرد تا واژه‌هایش را برگزیند و آنگاه آهسته گفت: شما صاحب این خانه هستید. من این را می‌دانم. از کجا می‌دانی؟ سعید و صفیه در یک زمان این سوال را کردند. لبخند پیرزن شکفته‌تر شد و گفت: از همه چیز، از عکس‌ها، از شیوه ایستادن شما در مقابل در... صفیه اما بارش را سبک کرد و با صدایی که به شکل شک‌برانگیزی معصومانه به نظر می‌رسید، پرسید و سعید ترجمه کرد: از کجا آمده‌اید؟ از لهستان. چه وقت؟ سال ۱۹۴۸. دقیقاً چه وقت؟ اول مارس ۱۹۴۸...» (کنفانی، ۱۳۷۰: ۳۸)

هنگامی که شخصیت‌ها صحبت می‌کنند، صفات و خصوصیات خود را از خلال گفتگو بروز می‌دهند و شنونده دقیق می‌تواند از خلال کلمات و جملاتی که بر زبان می‌رانند ایشان را بشناسد و با خصوصیاتشان آشنا شوند (یونسی، ۱۳۵۱: ۹۸) به همین دلیل است که می‌بینیم، نویسنده می‌کوشد تا شخصیت‌های این رمان را به حرف آورد و کاری کند که خود شخصیت‌ها

با بیان و گفتار خویش، خواننده را در جریان خصوصیات خود بگذارند؛ برای مثال، با توجه به گفتگوی زیر می‌توانیم تا حدود زیادی با شخصیت «میردام» آشنا شویم:

«بازوی شوهرش را گرفت و در حالی که می‌لرزید گفت: نگاه کن! اما شوهر زمانی که به محل اشاره نگر نیست، چیزی ندید. آن دو جوان دست‌هایشان را با گوشهٔ پیراهن‌شان پاک می‌کردند. زن گفت: آن یک کودک مردهٔ عرب بود. من او را غرق خون دیدم. شوهرش او را به طرف پیاده رو کشاند و پرسید: چطور فهمیدی که یک کودک عرب است؟ مگر ندیدی که چطور، عین یک کپهٔ هیزم او را توی کامیون انداختند؟ اگر یهودی بود این کار را نمی‌کردند» (کنفانی، ۱۳۷۰ش: ۴۹)

شخصیت منصف و مثبت زن یهودی که در آغاز با حق انتخاب دادن به خلدون برای همراهی با پدر و مادر خود بروز کرده بود، این بار بگونه‌ای دیگر جلوه می‌کند تا شفقت خود را نسبت به کودکان عرب فلسطینی نمایش دهد.

ب) گفتگوی درونی (مونولوگ)

گفتگویی که گفته نمی‌شود و کسی آن را نمی‌شنود و شخصیت داستانی در آن از پنهانی‌ترین افکار خود پرده برمی‌دارد، مونولوگ می‌گویند که در برابر دیالوگ یا همان صحبت دو نفره می‌آید. (منصور، ۲۰۱۰م: ۱۷۷ و وادی، ۱۹۹۴م: ۴۶) در رمان «بازگشت به حیفا» این نوع گفتگو در مقایسه با گفتگوی دوطرفه بسیار کمتر دیده می‌شود و نویسنده فقط برای «سعید.س» است که این نوع گفتگو را به کار می‌گیرد، کنفانی با استفاده از این نوع گفتگو علاوه بر افزایش اطلاعات خواننده، آشفتگی و بی‌تابی درونی «سعید.س» را نشان می‌دهد و خواننده را با عواطف این شخصیت شریک می‌گرداند؛ برای مثال گفتگوی درونی «سعید.س» زمانی است که تصمیم می‌گیرند به جستجوی فرزند گمشدهٔ خود بروند:

«سعید با خود گفت که زن بدون شک به یاد آن روز به خصوص است؛ هنگامی که او نزدیک به دریا و زن نزدیک به کوه بود و رعب و گم‌گشتگی تور نامرئی‌اش را بر فراز تالابی از فریاد و ترس و سرنوشت نامعلوم، میان آن می‌گستراند» (کنفانی، ۱۳۷۰ش: ۲۶)

بطور کلی شخصیت‌های رمان بازگشت به حیفا به تبع توصیف ابعاد درونی و روانی که به شکل حدیث نفس آمده یا راوی از آنان سخن به میان آورده، افرادی حساس به گذشته و تعصب به خاک و وطن دارند.

۲-۲-۳-۲ کنش

رفتار و کارهای اشخاص در داستان و یا گزاره‌هایی که به شخصیت داستانی نسبت می‌دهند، کنش می‌نامند. (اخوت، ۱۳۷۱ش: ۱۳۰) خواننده در داستان با خواندن کنش و کردار اشخاص، می‌تواند به شناخت آن‌ها از لحاظ روحی و جسمی دست یابد. در این شیوه، نویسنده ویژگی‌های شخصیت را مستقیم بازگو نمی‌کند، بلکه «اشخاص داستان را به حرکت در می‌آورد و به یاری اعمال و رفتارشان خواننده را با خصوصیاتشان آشنا می‌کند» (یونسی، ۱۳۵۱ش: ۳۰۱)؛ زیرا اگر شخصیت‌پردازی در داستان فقط به شیوه‌های قبل منحصر باشد، داستان ملال‌آور می‌شود و دیگر ذهن خواننده را نمی‌تواند به تکاپو وادارد و داستان حالتی گزارش گونه پیدا می‌کند.

در رمان «بازگشت به حیفًا» اعمال و رفتار و کنش شخصیت‌ها بگونه‌ای است که مطابق با ویژگی شخصیتی آن‌هاست و با هم همخوانی دارند. اگر غسان کنفانی در معرفی یک شخصیت ویژگی‌های خاصی را به‌صراحت بیان می‌کند آن شخصیت اعمال و رفتاری را ارائه می‌دهد که ویژگی‌های بیان شده را به‌صورتی مستقیم و واقعی تأیید می‌کند.

«سعید حس کرد که باید بلند شوند و بروند، همه چیز تمام شده و دیگر موضوعی برای گفتن نمانده است. در آن لحظه، اشتیاق مبهمی برای دیدن خالد به وی دست داد... سعید به پا خواست و صفیه نیز بهت‌زده در حالی که دستمالش را در دستانش می‌فشرد در کنار او ایستاد. دوف در خود فرو رفته همچنان نشسته بود. کلاهدش نیز به گلدان تکیه داشت و به دلیلی کاملاً مضحک می‌نمود» (کنفانی، ۱۳۷۷ش: ۸۰-۸۱)

انجام این واکنش از سوی شخصیت «دوف» (خلدون) نشان‌دهنده این است که شخصیت پیش رو، شخصیتی مستبد و بی‌توجه نسبت به احساسات و عواطف پدر و مادر واقعی خودش است.

همچنین ویژگی‌هایی که در نمونه زیر بیان شده، روحیه مبارزه‌طلبی و مقاومت در شخصیت «سعید.س» را نشان می‌دهد:

«سعید مثل یک شناگر سعی کرد برخلاف سیل خروشان که از کوهستانی بسیار مرتفع جاری شده بود راهش را با پنجه و بازو و سر باز کند. جریان جمعیت او را چندگام به عقب می‌برد و او همچون جانوری فراری و وحشی باز می‌گشت. جلو می‌رفت و راه ناممکنی را در دل بیشه‌زار و انبوه و در هم تنیده باز می‌کرد...» (همان: ۲۵)

نتیجه‌گیری

پس از بررسی و تحلیل رمان «عائد الی حیفاء» و با توجه و دقت در شخصیت‌های داستان و شیوه‌های شخصیت‌پردازی، نتایج زیر قابل ارائه است:

- این رمان با شخصیت‌های معدودی شکل گرفته است. شخصیت‌های اصلی داستان، سعید.س، صفیه و خلدون هستند و شخصیت‌های فرعی که بیشتر در خدمت پیشبرد روند داستان، بکار گرفته شده بودند، مریم، افرات کوشن، خالد، تورازونشتاین، لیما، سعد و بدر هستند. در این رمان به شیوه‌ای سنت‌شکانه شخصیت مریم زن یهودی، شخصیتی نه در قالب دشمن و منفی، بلکه شخصیتی منصف و مثبت ارائه شده است.

- اکثر شخصیت‌های رمان از نوع ایستا هستند و فقط تا حدودی می‌توان گفت در پایان رمان تفکرات و عقاید «سعید.س» و «صفیه» اندکی تغییر کرده است؛ بطوری که عاطفهٔ عشق به وطن بر عاطفهٔ پدری و مادری غلبه پیدا می‌کند و خلدون که فرزند آنان است تبدیل به دشمنی اسرائیلی می‌شود.

- به علت نمادین بودن غالب شخصیت‌های داستان، در بیشتر موارد آن‌ها نمایندهٔ قشر خاصی از مردم آوارهٔ فلسطین هستند، از زنان آواره و بی‌فرزند تا جوانان مبارز و پرشوری چون خالد.

- درباره‌ی شخصیت‌پردازی نیز از هر دو شیوهٔ مستقیم و غیرمستقیم استفاده شده است. رفتار و کنش‌ها و حتی گفتگوهای شخصیت‌ها متناسب با فضای داستان و موضوع آن است؛ بدین ترتیب که شخصیت‌های داستانی جلوه‌ای از افراد واقعی و طبیعی جامعه هستند که حالتی نمادین به آن‌ها داده شده است. در شخصیت‌پردازی غیرمستقیم، بیشترین توجه نویسنده به گفتگوست تا جایی که یکی از ویژگی‌های غالب بر رمان است.

منابع و مأخذ

الف) منابع فارسی

- اخوت، احمد. (۱۳۷۱). **دستور زبان داستان**؛ اصفهان: نشر فردا.
- براهنی، رضا. (۱۳۶۸). **قصه نویسی**؛ چاپ چهارم، تهران: نشر البرز.
- بستانی، محمد. (۱۳۷۱). **اسلام و هنر**؛ ترجمهٔ حسین صابری، مشهد: بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی.
- جزینی، محمدجواد. (۱۳۸۵). **القبای داستان‌نویسی**؛ تهران: هزاره ققنوس.

- خضری علی و دیگران. (۱۳۹۴). «شخصیت‌پردازی در رمان الشحاذ نجیب محفوظ»؛ فصلنامه لسان مبین، دوره ۷، شماره ۲۲، صص ۲۳-۴۳.
- طاهباز، سیروس. (۱۳۸۰). تپه آویشن؛ تهران: فرهنگ گستر.
- عبداللهیان، حمید. (۱۳۸۱). شخصیت و شخصیت‌پردازی در داستان معاصر؛ تهران: نشر آفتاب.
- کنفانی، غسان. (۱۳۷۰). بازگشت به حیفای؛ ترجمه عزیزی بنی طرف، تهران: چکامه.
- ملاابراهیمی، عزت و آزاد مونسی. (۱۳۹۱). «تحلیل نمادهای زنانه در رمان‌های غسان کنفانی»؛ مجله زن در فرهنگ و هنر، دوره ۴، شماره ۱، صص ۲۵-۴۴.
- میر صادقی، جمال. (۱۳۸۰). عناصر داستان؛ چاپ چهارم، تهران: انتشارات سخن.
- ----- (۱۳۸۹). راهنمای داستان‌نویسی؛ تهران: انتشارات سخن.
- نوبل، ویلیام. (۱۳۸۵). راهنمای نگارش گفتگو؛ ترجمه عباس اکبری، تهران: انتشارات سروش.
- یونسی، ایراهیم. (۱۳۵۱). هنر داستان‌نویسی؛ تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ب) منابع عربی
- آلن، روجر. (۱۹۸۶م). الرواية العربية (مقدمة تاريخية و نقدية)؛ ترجمه حصه منیف، بیروت: المؤسسة العربية للدراسات والنشر.
- ابو اصبع، صالح. (۱۹۷۵م). ثقافه المقاومه؛ دمشق: دارالقلم العربي.
- القاضی، عبدالمنعم زکریا. (۲۰۰۹م). البنية السردية في الرواية؛ الجيزة: مركز البحوث الإنسانية.
- بیضون، حیدر توفیق. (۱۹۹۵م). غسان کنفانی (الکلمة و الجرح). بیروت: دارالکتب العلمیة.
- زعرب، صبیحه عودة. (۱۹۹۶م). غسان کنفانی (جمالیات السرد في الخطاب الروائي)؛ الأردن: دار مجدلاوي.
- عبد الخالق، نادر أحمد. (۲۰۰۹م). الرواية الجديدة؛ دار العلم والإیمان للنشر والتوزیع.

- منصور، بوراس. (۲۰۱۰م). البناء الروائي في أعمال محمد العالی غرغار الروائية؛ جامعة فرحات.

- وادی، طه. (۱۹۹۴م). دراسات في نقد الرواية؛ الطبعة الثالثة، القاهرة: دار المعارف.

- هلال، محمد غنیم. (۱۹۹۷م). النقد الأدبي الحديث؛ بیروت: دار العودة.

- هیئه الموسوعه الفلستینة. (۱۹۸۴م). الموسوعة الفلستینة؛ ج ۳، دمشق.

عباس سطف.

فصلنامه لسان مبین (پژوهش ادب عربی)

(علمی - پژوهشی)

سال هشتم، دوره جدید، شماره بیست و ششم، زمستان ۱۳۹۵

الشخصية وأساليب عرضها في رواية «عائد إلى حيفا» لغسان كنفاني*

محمود حيدري، أستاذ مشارك في اختصاص اللغة العربية وآدابها، جامعة ياسوج

معصومه صالحی، طالبة ماجستير في اختصاص اللغة الفارسية وآدابها، جامعة ياسوج المخلص

الملخص

غسان كنفاني - وهو من الكتاب الملتزمين بقضية الفلسطينيين- يرى في إحدى رواياته الشهيرة: «عائد إلى حيفا»، أن المقاومة هي السبيل الوحيد لتحرير الفلسطينيين وهذا ما يبدو جلياً في ثنايا هذه الرواية. نظراً لأهمية هذا الأثر في أدب المقاومة الفلسطيني وإظهار تفوق الكاتب ومكانته في الكتابة الروائية يتطرق هذا المقال إلى دراسة عنصر الشخصية في هذه الرواية، مستفيداً من المنهج الوصفي التحليلي، متتبعا دراسة عرض الشخصيات ورسمها. فعلى هذا الأساس درسنا الشخصيات في الرواية كالشخصية الرئيسية والثانوية والمتحولة والثابتة والشخصيات الإيجابية والسلبية وكذلك عرض الشخصيات بصورة مباشرة أو غير مباشرة (العمل والحوار).

بما أن الكاتب يهدف إلى خلق الشخصيات البطولية في تحكي نتائج البحث أن الشخصيات في هذه الرواية شخصيات بطولية ثابتة ترمز إلى الفلسطينيين المتشردين والمضطهدين والمقاومين في مواجهة العدو. ومن إبداعات الكاتب الطريفة في هذه الرواية خلق شخصية يهودية إيجابية هي «مريام» التي تتصف بالانصاف والعدالة. تغلب هاجس الحب للوطن في هذه الرواية على حبّ الوالدين فيلحق الابن الفلسطيني بالجيش الصهيوني ويصير عدواً لوالديه.

الكلمات الدلالية: الشخصية، عرض الشخصية، غسان كنفاني، عائد إلى حيفا.

تاريخ القبول: ۹۵/۱۲/۲۳

*- تاريخ الوصول: ۹۵/۰۳/۱۹

عنوان بريد الكاتب الإلكتروني: mahmoodhaidari@yahoo.com